

برای جامعه انجام میدهد و جامعه نیز در مقابل آن، احتیاجات فرد را ضمانت میکند. این عقیده با طرز تفکر اقتصاد کمونیستی موافق است، زیرا اقتصاد کمونیستی به جامعه بعنوان يك موجود بزرگ مینگرد که در آن همه افراد ذوب میشوند، و هر فردی از جامعه همانند سلولی از يك موجود زنده میماند. بر اساس این نظریه، که افراد را در آزمایشگاه بزرگ اجتماعی ذوب می کند، معلوم نیست کارهایی که افراد اجتماع انجام میدهند کارهای افراد باشد، زیرا همه افراد در آن موجود بزرگ (جامعه) ذوب شده اند. بهمین علت ارتباط کارگر با حاصل کارش قطع میگردد، و جامعه کارگر حقیقی و مالک تولیدات کار همه افراد می شود، و افراد فقط حق دارند نیازهای خویش را مطابق شکل کمونیستی - که قبلا آن را در بررسی ماتریالیسم تاریخی ملاحظه کردیم - از هر کس باندازه نیرویش و برای هر کس باندازه احتیاجش^(۱)، بر آورده سازند.

بنابراین افراد در جامعه کمونیستی درست بسان اجزائی هستند که يك دستگاه میکانیکی از آن بوجود میآید. زیرا هر جزئی از آن دستگاه حق دارد آنچه روغن احتیاج دارد مصرف کند، و در مقابل ملزم است وظیفه خاص خود را انجام دهد. با این ترتیب ممکن است همه اجزاء يك دستگاه میکانیکی، علیرغم اختلاف وظائفشان از جهت اهمیت و پیچیدگی، بطور تساوی روغن مصرف کنند.

افراد اجتماع در سیستم توزیع کمونیستی نیز بدین سانند. زیرا جامعه موظف

۱- منظور این است که در اقتصاد کمونیستی هر فردی از افراد جامعه بطور نسبی باندازه نیروئی که دارد کار میکند و اجتماع در عوض، احتیاجات وی را بر آورده میسازد. باید توجه داشت که نسبت کار بانسبت احتیاج رابطه ای ندارد، یعنی اگر کسی احتیاجاتش زیاد و نیروی کارش کم باشد جامعه باز هم احتیاجاتش را بر آورده میسازد و بهیچوجه نوع و کیفیت کار تأثیری در عمل متقابل اجتماع، که بر آوردن احتیاجات افراد است ندارد. البته مسلم است که بر آوردن احتیاجات افراد بدون در نظر گرفتن نسبت کار صحیح می باشد و این مسئله قسمتی از نظام اقتصاد اسلامی بشمار میرود، ولی مقید ساختن همین اصل نسبت به افرادی که حاصل کارشان بیش از احتیاجاتشان میباشد صحیح نمی باشد و عملی ساختن آن امکان ندارد و در صورت تطبیق نسبی آن بسان ترمز پیشرفت تولید تجلی خواهد کرد. م.

است. احتیاجات همه افراد را، بدون توجه بنحوه کارشان، برآورده سازد، اگرچه شرکت آنان در تولید ثروت با نسبت‌های متفاوتی باشد. بنابراین فرد کار میکند ولی مالک حاصل کار خویش نیست. همچنین نتایج آن اختصاص بوی ندارد، بلکه فقط حق دارد احتیاجات خویش را برآورده سازد و دیگر فرقی نمی‌کند این احتیاجات از کاری که انجام داده کمتر باشد یا بیشتر^(۱).

با این ترتیب موقعیت کار از توزیع جدا می‌باشد. زیرا «کار» دربر تو مفهوم کمونیسیم، ابزار تولید کالاها میباشد، و هرگز ابزار توزیع آن نمی‌باشد، بلکه تنها احتیاج است که طبق آن، اسلوب توزیع کالاها بر افراد جامعه صورت می‌گیرد. لذا سهم افراد اجتماع از توزیع، بر اساس اختلاف نیازمندیشان متفاوت است، نه بر اساس اختلاف کارهایشان.

اما اقتصاد سوسیالیستی مارکسیستی، طبق مفهوم خاصی که از «ارزش» دارد، کارگر را به حاصل کارش مرتبط می‌سازد و معتقد است: این کارگراست که ارزش مبادله ماده را که بوسیله کار خویش آنرا می‌سازد بوجود می‌آورد. با این ترتیب ماده بدون کار بشری که در آن متراکم است ارزشی ندارد. و از آنجا که کار سرچشمه اساسی ارزش می‌باشد، لازم است توزیع ارزشهای تولید شده، نسبت به همه انواع مختلف ثروت، بر اساس کار باشد، در این صورت هر کارگری مالک حاصل کار خویش و مالک ماده ایست که کارش را روی آن مصرف کرده است، زیرا این ماده بسبب «کار» ارزش پیدا کرده است.

نتیجه این جریان این می‌شود که: «برای هر یک طبق کارش» نه بر حسب احتیاجی که دارد، زیرا هر کارگری حق دارد آنچه ارزش می‌آفریند تصاحب کند. و چون تنها کار است که ارزشها را بوجود می‌آورد، طبیعتاً تنها وسیله توزیع خواهد

۱- این موضوع از نظرات کمونیسیم بوده ولی بر اساس مارکسیسم نمی‌باشد، زیرا مارکسیسم اسلوب خاصی در مدلل ساختن این موضوع دارد، و آن هنگامی است که میخواهد مرحله کمونیسیم را بر اساس ماتریالیسم تاریخی بیان کند. به مبحث (۲- کمونیسیم) این کتاب مراجعه شود.

بوده بنابراین درحالی که وسیله توزیع در جامعه کمونیستی احتیاج است، در جامعه سوسیالیستی کار می باشد.

اما اسلام با دو اقتصاد کمونیستی و سوسیالیستی تفاوت دارد.

اسلام از این نظر با کمونیسم فرق دارد که کمونیسم ارتباط بین کار فرد و حاصل کار وی را قطع کرده، تأکید میکند که اجتماع به تنهایی مالک حاصل کارهای همه افراد است، زیرا دید اسلام به اجتماع بدینسان نیست که آن را موجود بزرگی فرض کند، موجودی که در ورای همه افراد قرار داشته باشد، و به رسمتی که مایل باشد افراد را رهنمون شود، بلکه حقیقت این است که اجتماع از عده بسیاری افراد تشکیل یافته است. بنابراین نظریه واقعی متوجه افراد می باشد. زیرا افراد انسانهای متحرکی هستند که کار می کنند، و در هر حال امکان قطع ارتباط کارگر با حاصل کار وی وجود ندارد.

همچنین اسلام با اقتصاد سوسیالیستی فرق دارد، منظور اقتصادی است که معتقد است: تنها فرد است که بوسیله کار خویش ماده را دارای ارزش مبادله میسازد. زیرا در نظر اسلام مواد طبیعی، مانند: چوب و معادن و دیگر ثروت های طبیعی.. ارزش خود را از کار نمی گیرند، بلکه ارزش هر ماده ای را آورد مطلوبیت عام اجتماعی می است که توده ها برای تحصیل آن از خود نشان میدهند. این مسئله را قبلاً در بررسی ماتریالیسم تاریخی روشن کرده ایم.

حال باید دید که کار در نظر اسلام چه منشأ اثری دارد. آنچه مسلم است کار سبب می شود که کارگر مالک حاصل کار خویش شود، و این مالکیت خصوصی می که بر اساس کار پی ریزی شده، نشان میدهد که انسان بطور طبیعی تمایل دارد مالک حاصل کار خویش باشد، و این تمایل از این احساس ناشی شده که هر فردی میخواهد بر کار خویش تسلط داشته باشد و همین شعور یا احساس است که بطور طبیعی باعث می شود که انسان برای تسلط بر حاصل کار خویش و بهره های ناشی از آن تمایل پیدا کند به همین علت، تملک بر اساس کار، حق طبیعی انسان بوده، از احساسات و عواطف غریزی وی سرچشمه می گیرد.

حتی آن جوامعی که کمونیزم از آن سخن بمیان آورده و مدعی شده است که مالکیت خصوصی در آنها وجود ندارد، حق مالکیت بر اساس کار را، بعنوان تمایل اصیل انسان، باطل نساخته است.. بلکه مقصود کمونیزم این است که: کار در آن جوامع صورت اشتراکی داشته، لذا مالکیتی که بر اساس آن پی‌ریزی شده بود به پیروی از آن، اشتراکی بوده است.

بنابراین حقیقت همان حقیقت است، و بهر حال میل طبیعی بسوی تملك بر اساس کار ثابت می‌باشد، البته نوع مالکیت به پیروی از اختلاف نوع کار متفاوت است، باین معنی، که اگر کار فردی باشد میل طبیعی بسوی مالکیت فردی است و چنانچه شکل کار اجتماعی باشد میل طبیعی هم بسوی مالکیت اشتراکی میباشد.

بنابراین کار در نظر اسلام پایه مالکیت کارگر است، با این ترتیب کار وسیله اصلی در دستگاه توزیع اسلامی است. زیرا هر کارگری بوسیله کار از ثروت‌های طبیعی‌ئی که بدست می‌آورد بهره‌مند میشود و طبق قاعده: کار علت مالکیت است، حاصل کار خویش را به تملك در می‌آورد.

بدینسان میتوانیم در خاتمه عقاید مختلف را در باره ارتباط اجتماعی بین کارگر و حاصل کار وی را خلاصه کنیم:

- ۱- قانون کمونیزم: (کار علت مالکیت اجتماع میشود نه مالکیت فرد).
- ۲- قانون سوسیالیسم: (کار علت ارزش ماده است، و در نتیجه باعث میشود که کارگر مالک ارزش ماده بشود).
- ۳- قانون اسلامی: (کار پایه مالکیت کارگر نسبت به ماده است، نه پایه ارزش آن). زیرا وقتی کارگر غواص از دریا لؤلؤ بیرون می‌آورد، با کار خویش ارزش آنرا نمیدهد، بلکه بوسیله کار خود مالک آن میشود.

نقش احتیاج در توزیع

مسئله کار نخستین وسیله اصلی در دستگاه توزیع است، چون همانطور که

ملاحظه شد کار اساس مالکیت است ، و وسیله دیگری که در عمل توزیع بطور اصلی سهمیم بوده احتیاج میباشد .

نقش مشترکی که کار و احتیاج در این زمینه ایفا میکنند ، شکل نخستین عمومی توزیع جامعه اسلامی را معین میسازند . ممکن است برای توضیح بیشتر این نقش مشترك ، که احتیاج در آن سهمیم است ، افراد جامعه را به سه گروه تقسیم کنیم : معمولا در جامعه گروهی وجود دارد که بعلت داشتن برتری فکری و انرژی عملی ، میتواند سطح زندگی خویش را بالا ببرد و همیشه زنی باشد .

همچنین گروه دیگری وجود دارد که میتواند کار کند ، وای حاصل کارش تنها در حدود بر آوردن لوازم اولیه زندگی و رفع نیازهای اساسی است ، و بالاخره گروه سوم بعلت ضعف جسمی یا نقص عقلی ، یا عوامل دیگری که انسان را از فعالیت باز میدارد و او را خارج از مرز کار و تولید قرار میدهد ، نمیتواند کار کند . لهذا بر اساس اقتصاد اسلامی گروه اول ، برای بدست آوردن سهم خویش از توزیع ، بر کار تکیه دارد ، زیرا کار پایه مالکیت و وسیله اصلی توزیع است ، و هر فردی از این گروه طبق امکانات خاص خویش بر سهم خویش از توزیع دست می یابد ، با این ترتیب تازمانی که امکانات این گروه در حدودی باشد که اقتصاد اسلامی برای فعالیت های افراد مقرر کرده است ، اشکالی نخواهد داشت که فرد سهمی بیش از نیاز خویش از توزیع بدست آورد . بنابراین احتیاج نسبت باین گروه نقشی ندارد ، بلکه این کار است که اساس شانس این گروه از توزیع میباشد .

در حالی که گروه اول تنها بر کار اعتماد میکند ، مداخل گروه سوم (گروهی که دارای نقص عقلی یا جسمی بود) ، در اسلام ، تنها بر اساس احتیاج میباشد ، زیرا این گروه از کار کردن عاجز است ، و لهذا افراد این گروه به میزان از توزیع بهره مند می گردند که همه زندگانی آنان را بر اساس نیازهایی که دارند ضمانت کند ، و این ضمانت طبق اصول همکاری عمومی و تضامن اجتماعی در جامعه اسلامی میباشد .

اما مداخل افراد گروه دوم ، که کار میکنند ولی حاصل کارشان تنها رسیدن

بحد اقل سطح زندگی است ، توأمأ بر کار و احتیاج تکیه دارد . با این ترتیب که کار و مسائل اولیه زندگیشان را ضمانت میکند ، و احتیاج - طبق اصول همکاری و تضامن - ، با اسلوب و روشهای مشخص اسلامی (در مباحث بعدی توضیح داده خواهد شد) به مداخل آنان افزایش می بخشد ، تا از این رهگذر افراد این گروه فرصت یابند در سطح رفاهیت عمومی زندگی کنند .

از خلال این تحقیق می توانیم به نقاط اختلاف نقش احتیاج در اقتصاد اسلامی ، که يك وسیله توزیع است ، با نقش آن در مکاتب دیگر اقتصادی آگاهی یابیم .

احتیاج از نظر اسلام و کمونیسیم .

احتیاج از نظر کمونیسیم (که معتقد است : هر کس با اندازه انرژی خویش کار میکند و اجتماع بمقدار نیازی که دارد بوی میدهد) تنها معیار اساس توزیع حاصل ، بر افراد شاغل در جامعه است ، بدانسان که کار نمیتواند مالکیتی بیش از نیاز کارگر ایجاد کند .. در حالی که اسلام معتقد است کار در کنار احتیاج وسیله ای است برای توزیع ، و نیز نقش مثبتی را در این مهم ایفا میکند .

بدینسان اسلام در حیات اقتصادی زمینه را برای پیدایش و پرورش انرژیها و خلاقیت توده ها فراهم میسازد ، چون وقتی کار وسیله ای برای توزیع باشد رقابت و اندیشه طبیعی ترقیخواهی ، همه افراد نابغه را بر میانگیزد تا با همه امکانات و خلاقیت خویش در راه تمدن و پیشرفت اقتصاد بکوشند . اما کمونیسیم درست عکس آنست ، زیرا با اعتقاد باین مسئله که اساس توزیع تنها احتیاج کارگر میباشد و نوع کار و فعالیت کارگر در آن دخالتی ندارد ، طبیعتاً منجر باین میشود که انگیزه های اولیه انسان منجمد گردد و اثر خود را از دست بدهد ، و این خود زیان جبران ناپذیری برای جامعه میباشد ، چون انگیزه های اولیه است که انسان را و امیدارد تا هر چه بیشتر بکوشد و فعالیت کند . در حقیقت آنچه فرد انجام میدهد برای مصلحت شخصی خویش میباشد ، و اگر کار وسیله ای برای توزیع (کالا و بطور کلی ثروت) نباشد و فقط

احتیاج، معیار سنجش بهره‌ر فردی از توزیع گردد (یعنی همانگونه که کمونیسم انجام میدهد)، در حقیقت مهمترین نیروی تازنده، که دستگاه اقتصادی را بجلو میراند و بسوی ترقی بآن شتاب میبخشد، از بین میرود.

احتیاج از نظر اسلام و سوسیالیسم مارکسیستی

سوسیالیسم (که می‌گوید: از هر يك طبق انرژى او و برای هر يك بر حسب احتیاج او) کار را بعنوان اینکه دستگاه اساسی توزیع است می‌شناسد، و لهذا هر کارگری نسبت به حاصل کار خویش حق دارد، حال می‌خواهد این حاصل ناچیز باشد یا زیاد، و بهمین علت است که سوسیالیسم نقش احتیاج را در توزیع ملغی کرده است.

با این ترتیب اگر تولید کارگر از نیازش بیشتر باشد سهم وی باندازه احتیاجش نخواهد بود، یعنی از همه حاصل کار خویش بهره‌مند میشود، و بر اساس همین قانون اگر نیازهای يك کارگر بیش از آن مقداری باشد که تولید میکند نمیتواند آنها را بطور کامل برآورده سازد، لذا هر فردی تنها ارزش کار خویش را میگیرد و به نیازهای وی، و مقدار ارزشی که بوسیله کار بوجود آمده توجهی نمیشود.

این مسئله بانظری که اسلام درباره احتیاج دارد فرق میکند، احتیاج از نظر اسلام دارای نقش مثبت مهمی است. زیرا اگرچه باعث محرومیت کارگر باهوش (از گروه اول) از حاصل کارش - اگر تولیدوی بیش از نیازش باشد - نمیشود، ولی با این همه احتیاج، علت فعالی در توزیع نسبت به گروه دوم از تقسیم بندی اجتماع میباشد، همان گروهی که لحظه‌ای پیش بآن اشاره شد. و آن گروهی بود که دارای قدرت فکری و جسمی نبوده، مگر بآن اندازه که میتواند بموجب آن حداقل احتیاجات اولیه زندگی خویش را فراهم سازد.

مسئله این گروه بنا بر اصول اقتصادی سوسیالیسم مارکسیسم لازم است به حاصل ناچیز کار خویش قناعت کند، و بدینسان اختلافات عمیق سطح زندگی این گروه با سطح زندگی عمومی گروه اول، که میتواند زندگی خویش را مرفه سازد،

تجویز می‌گردد، زیرا کار با حمایت سوسیالیسم تنها عاملی است که مسئولیت توزیع را بعهده دارد، و لذا برای کارگر امکان ندارد که در زندگی خویش بیش از آنچه از کارش تولید میشود حقی در توزیع داشته باشد.

اما در سایه اقتصاد اسلامی جریان تغییر میکند، زیرا اسلام برای تنظیم دستگاه توزیع بین زحمتکشان تنها به کار اکتفا نمیکند، بلکه در این باره احتیاج توده‌ها را دخالت داده است.

همچنین اسلام از این نظر که گروه دوم نمیتواند سطح زندگی خویش را هم سطح رفاهیت عمومی کند این ناتوانی را نوعی احتیاج شناخته است. لذا روش و اسلوب معینی را معمول داشته که این احتیاج را برآورده می‌سازد. با این ترتیب کارگر باهوشی که شانس خوبی دارد، از آنچه بیش از نیاز خویش تولید میکند محروم نمی‌گردد. ولی آن کارگری که دارای حداقل انرژی عملی است بیش از آنچه تولید میکند بدست می‌آورد. از این رهگذر است که اسلام توازن اجتماعی را حفظ میکند.

در باره گروه سوم - از سه گروه جامعه - که بعقل عقلی و جسمی از کار کردن محروم است از نظر فکری بین اسلام و سوسیالیسم مارکسیسم اختلاف وجود دارد. اختلاف بین اسلام و سوسیالیسم مارکسیسم درباره این گروه محروم، از متناقض بودن مفاهیم آن دو در باره علائق توزیع سرچشمه می‌گیرد.

در این زمینه نمی‌خواهیم بررسی کنیم که جهان سوسیالیستی امروز در برابر گروه سوم چه موقعیتی دارد، و نیز نمی‌کوشیم همان ادعاهائی را که می‌گوید: فرد عاجز که قادر بکار کردن نیست، در جوامع سوسیالیستی محکوم است از گرسنگی بمیرد تکرار کنیم، زیرا نظر ما این است که مسئله را از جهت نظریه بررسی کنیم نه از جهت تطبیقی، از طرفی نمی‌خواهیم مسئولیت آن ادعاهائی که دشمنان جهان سوسیالیسم میکنند قبول کنیم.

از نظر تئوری امکان ندارد که اقتصاد سوسیالیستی مارکسیستی حق گروه سوم را در زندگی تفسیر کند، و نیز نمیتواند سهمی را که این گروه در جریان توزیع از

تولید عمومی میبرد توجیه کند، زیرا توزیع بعقیده مارکسیسم براساس اصول اخلاقی ثابتی پی‌ریزی نمیشود، بلکه طبق حالت پیکار طبقاتی‌ئی که شکل تولید حاکم بر جامعه آن را درگیر میکند معین میشود، لهدا مارکسیسم معتقد است: بردگی و مرگ برده در زیر ضربات شلاق، و محرومیت وی از حاصل کارش. يك مسئله جایزی در شرایط و اوضاع طبقاتی اربابان و بردگان بوده است.

بنابراین طبق نظریه مارکسیستی لازم است شانس گروه سوم از توزیع، مطابق موقعیت طبقاتیشان بررسی و مطالعه گردد، زیرا سهم همه افراد در توزیع، طبق موقعیت طبقاتی آنها در پیکار اجتماعی معین میشود.

آنگاه که گروه سوم مالک ابزار تولید نباشد و نیز فاقد انرژی کار تولیدی باشد، نمیتواند در صنف یکی از دو طبقه پیکار کننده: (طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر) درآید، و نیز امکان ندارد که در مرحله پیروزی کارگران و بوجود آمدن جامعه سوسیالیستی جزئی از طبقه کارگران را تشکیل بدهد.

اگر فرض شود افرادی که بطور طبیعی از کار کردن عاجز هستند. در پیکار طبقاتی، که بین سرمایه‌داران و کارگران شعله‌ور است دخالتی ندارند، و در نتیجه مرحله سوسیالیستی که کارگران برابر ابزار تولید تسلط دارند، جدای از کارگران میباشند، و خلاصه مادام که این گروه خارج از صحنه پیکار طبقاتی هستند، مارکسیسم بهیچ وجه نمیتواند بر مبنای علمی سهمشان را از توزیع توجیه و مدلل سازد، و نیز نمیتواند برایشان در زندگی و در ثروتی که طبقه کارگر (پرولتاریا) بر آن تسلط یافته است حقی قائل شود... همچنین مارکسیسم با اسلوب خاصی که دارد نمی‌تواند زندگانی گروه سوم و تأمین آنان را در مرحله سوسیالیستی ضمانت کند.

اما اسلام شدان توزیع را بر اساس پیکار طبقاتی جامعه قرار نداده است. بلکه آنرا در پرتو ایده‌های عالی يك جامعه سعادت‌مند پی‌ریزی کرده است، و تنها بر اساس ارزشهای ثابت اخلاقی است که لازم میشود توزیع ثروت بشکلی انجام پذیرد که در ضمن آن تحقق آن ارزشها و ایده‌های عالی تضمین گردد و تا مرز امکان از دردها و شکوه‌های محرومین کاسته شود.

جریان توزیع ثروت که بر اینگونه مفاهیم استوار باشد، بطور طبیعی رفاهیت گروه سوم را تأمین می‌کند، چون گروه سوم جزئی از توده‌ها بوده که توزیع ثروت در میان‌شان لازم است، و این توزیع ثروت بصورتی خواهد بود که تا مرز امکان از شکنجه‌های محرومیت‌شان بکاهد، و این بخاطر آن خواهد بود که ایده‌های عالی يك جامعه سعادت‌مند تحقق پذیرد، همچنین بخاطر آن خواهد بود که ارزشهای اخلاقی‌ئی که اسلام علائق اجتماعی را بر آن استوار ساخته بدست بیاید، با این کیفیت طبیعی است که «احتیاج» گروه محروم علت حق آنان در زندگی و وسیله‌ای از وسایل توزیع ثروت می‌گردد: «در اموال آنها برای فقیر و محروم سهم معینی که حق آنهاست وجود دارد» (۱).

احتیاج از نظر اسلام و کاپیتالیسم

اقتصاد سرمایه‌داری با همه جلوه‌هایی که در مورد احتیاج دارد کاملاً با اسلام تضاد دارد، زیرا احتیاج در جامعه سرمایه‌داری از وسایل مثبت توزیع ثروت نبوده، بلکه نقش آن عکس نقشی است که در جامعه اسلامی دارد، چون هر چه احتیاج افراد در جامعه سرمایه‌داری افزایش یابد بهمان نسبت سهم‌شان از توزیع کاهش می‌یابد، تا آنجا که این کاهش منجر به خروج تعداد بسیاری از مردم از صحنه کار و توزیع می‌شود.

علت اینکه افزایش احتیاج و شدت آن باعث می‌شود که تعداد بسیاری از مردم از صحنه کار و توزیع خارج شوند، افزایش نیروهای کارگری است که در بازار سرمایه‌داری عرضه می‌شود، و این افزایش نیروها بدانسان است که از کمیتی که سرمایه‌داران بدان نیاز دارند بیشتر می‌باشد، و نظر باینکه انرژی انسان يك کالای سرمایه‌داری است که بسان کالاهای دیگر بازار، قوانین عرضه و تقاضا بر آن حاکم است، طبیعی است که دستمزد کار، بدنبال افزایش عرضه بر تقاضا، کاهش می‌یابد، و این کاهش با افزایش متزاید عرضه ادامه پیدا می‌کند، و زمانی که بازار سرمایه‌داری

۱- وفي اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم. قرآن.

نمی‌تواند از همه نیروهای کارگری که عرضه شده‌اند استفاده کند و آنان را بکار بگمارد، طبیعتاً تعداد بسیاری از نیازمندان، گرفتار هیولای بیکاری میشوند، در نتیجه، این تودهٔ بیکار مجبور است برای آنکه زنده بماند بکار غیرممکن دست بزند، یا آنکه دردها و شکنجه‌های ناشی از محرومیت، و مرگ از گرسنگی را متحمل شود.

بدینسان احتیاج، یک شیئی مثبتی در توزیع سرمایه‌داری نمیباشد، بلکه مقصود از آن افزایش نیروهای کارگری است که در بازار سرمایه‌داری عرضه می‌شود، مسلماً عکس‌العمل گرفتاری افزایش عرضه هر کالائی بر تقاضای آن، کاهش ارزش آن کالا و توقف تولید آن می‌باشد، و این وضع آنقدر ادامه خواهد یافت تا اینکه افزایش عرضه کالا مستهلک شود، و نسبت بین عرضه و تقاضای آن در نقطهٔ برابری قرار بگیرد. (یعنی منحنی عرضه و تقاضا در یک نقطه با هم تلاقی کنند. مترجم.)

بنابراین احتیاج، در جامعهٔ سرمایه‌داری، مفهوم رانده شدن فرد از صحنهٔ توزیع را دارد، نه آنکه وسیله‌ای برای توزیع ثروت باشد.

مالکیت خصوصی:

آنگاه که اسلام، بر اساس تمایل طبیعی انسان مقرر داشت که کار پایهٔ اصلی مالکیت حاصل کار افراد است و از این رهگذر کار را وسیلهٔ اصلی توزیع ثروت بحساب آورد. بدو نتیجهٔ زیر رسید:

۱- تجویز پیدایش مالکیت خصوصی در زمینهٔ اقتصادی، زیرا اگر کار اساس مالکیت باشد، طبیعی است که باید برای کارگر نسبت به کالاهائی که در تولیدشان دخالت داشته و بآن مالیت داده است، مالکیت خصوصی پدید بیاید، مانند مزروعات و منسوجات و دیگر تولیدات.

آنگاه که میگوئیم: تملك انسان کارگر نسبت به چه تولید کرده نشان‌دهندهٔ این مسئله است که چنین تملکی ناشی از تمایل طبیعی انسان بوده است، مقصود این

است که : در انسان رغبت و تمایلی بصورت طبیعی نهفته است که بموجب آن میخواهد به حاصل کار خویش در برابر دیگران جنبه اختصاصی بدهد ، چیزی که در مفهوم اجتماعی «تملك» نامیده می شود. ولی نوع حقوقی که بر این اختصاص یاتملك مترتب بوده ، ناشی از فطرت یا غریزه نمیباشد ، بلکه آنرا نظام اجتماعی ، مطابق با اندیشه ها و مصالحی که فرد خواستار آن میباشد تعیین میکند : فی المثل : آیا کارگر ، که بوسیله کار مالك کالا میشود ، میتواند تازمانی که آن کالا باو اختصاص دارد به دلخواه خویش آنرا بمصرف برساند و یا تلف کند ؟ یا اینکه آیا میتواند آنرا با کالای دیگر معاوضه ، یا آنکه با آن تجارت کند ، و یا برای افزایش ثروت خویش آنرا سرمایه تجاری یا ربوی قرار بدهد ؟ .. پاسخ باین سئوالها و دیگر سئوالهای مشابه رانظام اجتماعی ، که حقوق مالکیت خصوصی را معین میسازد ، جواب میدهد ، و بهیچوجه به فطرت و غریزه ارتباطی ندارد .

بهمین علت اسلام در مورد تعیین حقوق مالکیت خصوصی دخالت میکند ، و بر اساس ایده ها و ارزشهایی که در تحقق آنها کوشا میباشد برخی از تصرفات را ، که بحال اجتماع زیاببخش است ، غیر مجاز می شمرد ، و از طرفی بعضی از تصرفات را هم تجویز میکند . مثلا : اسلام مصرف بی حساب و اسراف را حق مالك نمیداند و اصولا این حق را از مالکین سلب کرده است ، ولی استفاده از ثروت را ، بدون آنکه اتلاف و اسرافی در آن باشد ، تجویز کرده است . همچنین اسلام این اجازه را به مالك نداده است که ثروت خویش را از راه با افزایش دهد . ولی به مالك اجازه داده است که از راه تجارت ، در چهارچوب و شرایط خاصی ، بر ثروت خویش بیفزاید .

رهاورد دیگری ، که از آیه « کار سبب مالکیت است » بدست می آید : محدودیت زمینه مالکیت خصوصی است ، که بسته به مقتضیات این پایه است . چون اگر کار پایه اصلی مالکیت خصوصی باشد ، لازم است حدود مالکیت خصوصی بر اموالی باشد که کار بتواند در ایجاد یا شکل آن دخالت داشته باشد ، با این ترتیب اموالی که کار هیچگونه تأثیری در آن ندارد به تملك خصوصی در نمی آید .

بر اساس این جریان ، اموال بر حسب وجود طبیعی‌شان و یا آماده کردن آنها - به ثروت‌های خصوصی و عمومی تقسیم میشوند :

۱- ثروت‌های خصوصی : هر مالی که از «کار» خاص بشری بوجود آمده یا شکل گرفته باشد جزء ثروت‌های خصوصی بشمار میرود، مانند مزروعات و منسوجات، همچنین ثروت‌هایی که برای استخراج آن از زمین و دریا، یا برای شکار آن «کاری» انجام شده است، جزء ثروت‌های خصوصی میباشند .

دخالت کار بشری در اینگونه موارد بدو صورت تحقق میپذیرد :

الف - گاهی کار بشری باعث میشود که «مال» یا ثروت بوجود بیاید، مانند کار زارع نسبت به حاصل کشت زراعی .

ب - گاهی نیز کار بشری باعث نمیشود که مال یا ثروت بوجود بیاید ، بلکه وجود داشته و تنها کار بشری بآن صورت و حالت جدیدی میدهد و آنرا قابل استفاده میسازد ، مانند کاری که برای استخراج آب یا نفت از زمین انجام میگردد و یا برای تولید برق مصرف می‌شود ، چون تولید برق بوسیله نیروهای گسترده در طبیعت صورت میگیرد .

بنابراین انرژی الکتریکی و مقادیری که از آب و نفت استخراج شده است.. مخلوق کار بشری نمیباشد ، ولی «کار» در این موارد بخصوص به آنها شکل و کیفیت جدیدی داده ، بدانسان که آنها را برای استفاده آماده کرده است.

این ثروت‌هایی که از کار بشری بوجود آمده یا شکل گرفته است همان محدودیتی است که اسلام برای مالکیت خصوصی وضع کرده است، و اسلام فقط در این زمینه است که اجازه داده مالکیت خصوصی پدید بیاید . زیرا کار پایه مالکیت است، و مادام که آن اموال با کار بشری ترکیب نیافته، کارگرمی تواند آنها را تملك کند، و طبیعتاً می‌تواند از حقوق مالکیت آنها، از قبیل تصرف و تجارت و غیره برخوردار گردد.

۲- ثروت‌های عمومی: اموالی هستند که دست بشری در آن دخالتی نداشته است، مانند زمین که ثروتی است که دست بشری آن را نساخته است، و انسان

اگرچه گاهی وضع زمین را تغییر می‌دهد و آن را مثلاً برای کشت و زرع و بهره‌کشی آماده می‌سازد، ولی این تغییر وضع هر چند که ادامه یابد باز هم موقتی خواهد بود، زیرا عمر زمین لامحاله از بقای این وضع جدید بی‌تراست، و لذا تغییر وضع زمین تنها برای مدت معینی می‌باشد و در حقیقت قسمت بسیار ناچیزی از عمر زمین را تشکیل می‌دهد. همچنین معادن و ثروت‌های طبیعی که در دل خاک نهفته‌اند مشابه زمین می‌باشند، زیرا مواد این معادن که در دل خاک نهفته‌اند بوسیله کار بشری بوجود نیامده و شکل نگرفته‌اند، بلکه کار بشری، در آن مقادیری که از معادن استخراج و از دیگر مواد ارضی جدا شده دخالت دارد.

این ثروت‌های عمومی بطور طبیعی در مالکیت هیچ فردی از افراد نمی‌باشد، برای آنکه اساس مالکیت خصوصی کار است، لذا دارائیهائی که با «کار» مخلوط نمی‌شوند دائره محدود مالکیت خصوصی قرار نمی‌گیرند، بلکه اینگونه اموال، ثروت‌هایی هستند همگانی و مباح (اباحه عام) و یا آنکه مالکیت آنها بطور عمومی می‌باشد.

با این ترتیب زمین «که هم ثروت است و هم کار بشری آن را بوجود نیاورده» به مالکیت خصوصی در نمی‌آید. و کاری که برای احیای زمین و آماده کردن آن برای کشت و زرع انجام می‌شود، از آنجا که یک تغییر وضع و شکل موقتی است و مسلماً بقای آن از عمر زمین کوتاهتر است. زمین را در دائره مالکیت خصوصی قرار نمی‌دهد، بلکه این «کار» باعث می‌شود که کارگر در زمین حقی پیدا کند و بوسیله این حق می‌تواند از زمین بهره‌کشی و استفاده کند، و دیگران را از این حقی که دارد از تصرف منع کند، زیرا او بعلت کار یا انرژی که برای احیای زمین مصرف کرده بر آنها مقدم می‌باشد. و مسلماً این ظلم خواهد بود که بین دست‌هایی که با کار و کوشش خسته و فرسوده گشته‌اند و دست‌های دیگری که در زمین کار نکرده‌اند و در راه احیای آن خسته نگشته‌اند تساوی برقرار باشد. بهمین علت است که کارگر (کسی که در احیای زمین کوشیده است) بدون آنکه مالک زمین باشد حقی در زمین آباد شده پیدا می‌کند و در این حق بردیگران

مقدم می‌باشد، از طرفی این حق تازمانی ادامه دارد که زمین بوسیله کار وی آباد باشد، و اگر همین کارگر در زمین کشت و زرع نکند، طبیعتاً حق خاص وی نیز از آن زمین ساقط می‌شود.

بدینسان روشن می‌شود که قاعده عمومی از این قرار است که: مالکیت خصوصی در اموالی تحقق می‌پذیرد که از «کار بشری» بوجود آمده باشند، یا شکل گرفته باشند، و هرگز نمی‌توان اموال و ثروت‌های طبیعی‌ئی که کار در آنها دخالت و دستی نداشته به تملک درآورد. زیرا پایه مالکیت خصوصی کار است، و تا آنگاه که دارائی در چهارچوب کار بشری قرار نداشته باشد، نمی‌توان آن را در دایره محدود مالکیت خصوصی بشمار آورد.

علیرغم این قاعده، استثناء این نیز وجود دارد که مربوط به مصالح عالیّه دعوت اسلامی است، و در جای خود بآن اشاره خواهد شد.

مالکیت وسیله ثانوی توزیع است.

پس از کار و احتیاج نوبت به مالکیت میرسد، چون مالکیت وسیله ثانوی توزیع ثروت است.

اسلام وقتی بر اساس کار، پیدایش مالکیت خصوصی را تجویز نمود. در حق و دایره فعالیتی که به مالک داد با سرمایه‌داری و مارکسیسم متفاوت گردید، زیرا اسلام برای افزایش ثروت، بطور مطلق و بدون محدودیت به مالک اجازه نداده است که بوسیله دارائیهای خویش فعالیت اقتصادی کند، در حالیکه سرمایه‌داری بدون هیچگونه محدودیتی اجازه چنین فعالیتی را داده است، و لذا در جامعه سرمایه‌داری هر نوع سودی تجویز شده است.

همچنین اسلام همه راههای سود را بر مالک تحریم نکرده است، در حالیکه مارکسیسم چنین تحریمی را برقرار ساخته است، و هرگونه سود و استفاده فردی را غیر مجاز شمرده است، خلاصه موقعیت اسلام در یک حال تعادل بین آزادی مطلق و تحریم مطلق قرار داد، بدینسان که بعضی از سودها، مانند سودهای ربوی را

تحریم کرده، و برخی دیگر از سودها، مانند سودهای تجاری را تجویز کرده است. بنابراین مخالفت اسلام با بعضی از انواع سود، روشنگر این حقیقت است که اسلام بطور اساسی در مورد «آزادی اقتصادی» با سرمایه‌داری متناقض می‌باشد. این موضوع که نمایشگر اساس اندیشه سیستم سرمایه‌داری است قبلاً در مبحث (کاپیتالیزم) نقد و بررسی گردید.

در مباحث آینده برخی از انواع سودهای غیر مجاز در اسلام را بررسی خواهیم کرد، مانند: سودهایی که از ربا عاید می‌شود، همچنین نظریه اسلام درباره شیوه‌ای که در الغای آن بکار برده است.

همچنین از اینکه اسلام سود تجاری را تجویز کرده است معلوم می‌شود که اسلام بطور اساسی با مفهوم مارکسیسم درباره «ارزش» و «ارزش اضافی» و شیوه خاصی که در تفسیر سودهای سرمایه‌داری بکار برده است اختلاف دارد، و این مسئله قبلاً در بررسی ماتریالیسم تاریخی توضیح داده شده است.

با تجویز اسلام نسبت به سود تجاری، خود مالک از طریق بازرگانی، طبق شرایط و حدود شرعی، وسیله‌ای برای افزایش ثروت می‌شود، و در نتیجه وسیله ثانوی توزیع می‌گردد، باید توجه داشت که مالکیت، طبق ارزشهای معنوی و مصالح اجتماعی که اسلام در تحقق آن میکوشد محدود می‌باشد.

* * *

این تصویری بود اسلامی از توزیع که آنرا چنین خلاصه می‌کنیم:

۱- از آنجا که کار اساس مالکیت و وسیله اصلی توزیع می‌باشد، هر کس که در صحنه طبیعت کار کند، حاصل کار خویش را بدست می‌آورد و از این رهگذر مالک آن می‌شود.

۲- چون احتیاج در یک زندگی سعادت‌مندانه، حق ثابت انسانی بشمار می‌رود، طبعاً وسیله اصلی توزیع را تشکیل می‌دهد. بهمین علت است که در جامعه اسلامی بر آوردن نیازهای مردم یکسره ضمانت شده است.

۳- مالکیت وسیله ثانوی توزیع می‌باشد، و از راه فعالیت‌های تجاری، که

اسلام آن را در چهارچوب شرایط خاصی تجویز کرده، تحقق پیدامیکند، بدانسان که این جریان با اصول عدالت اجتماعی اسلام، که تحقق آن، ضمانت شده، تضادی پیدا نمیکند.

گردش

گردش (مبادله) یکی از پایه‌های اساسی امور اقتصادی میباشد و از نظر اهمیت کمتر از تولید و توزیع نمیباشد، ولی از نظر تاریخی پس از آندو قرار دارد. زیرا وجود تاریخی تولید و توزیع همیشه با وجود اجتماعی انسان مقترن بوده است، بدانسان که هر وقت يك اجتماع پدید میآید، لازم میبود که برای آنکه به حیات خود ادامه دهد و احتیاجات زندگی را برآورده سازد، بانوعی از انواع گوناگون تولید سر و کار پیدا کند، و ثروت تولید شده را با هر اسلوب توزیعی‌ئی که روی آن توافق میکرد توزیع کند.

بهمین علت حیات اجتماعی توده‌ها بدون تولید و توزیع غیرممکن است، اما مبادله بسان تولید و توزیع نمی‌باشد و لازم نیست که از روز نخست حتماً در حیات جامعه وجود داشته باشد. زیرا جوامع در او ان پیدایش خویش غالباً بر اساس يك اقتصاد ابتدائی در بسته زندگانی میکردند، و آن عبارت از اقتصادی است که هر خانواده‌ای در جامعه، همه نیازهای خویش را، بدون کمک گرفتن از کوششهای دیگران، برآورده می‌سازد، این نوع اقتصاد تا آنگاه که هر تولیدکننده‌ای با تولید خویش همه نیازهای خود را مرتفع می‌سازد، و به کالاهائی که تولید می‌کند اکتفا می‌ورزد، زمینه‌ای برای مبادله ندارد. بلکه نقش فعال مبادله در سطح اقتصادی وقتی آغاز می‌شود که نیازهای انسان پیوسته متنوع باشد و رشد کند، و کالاهائی که در زندگانی خویش بدان نیاز دارد متنوع باشد.

بدینسان هر فردی، دیگر به تنهایی نمی‌تواند همه آن کالاهائی که بدان نیاز دارد و دارای انواع و اشکال مختلفی است تولید کند. لذا جامعه مجبور میشود که کار را بین افراد خود تقسیم کند، و با این ترتیب هر تولیدکننده‌ای - یا هر دسته‌ای از

تولید کنندگان - نسبت به تولید یکی از میان کالاهای مختلف، که می‌تواند بهتر از کالاهای دیگر تولیدش کند تخصص پیدا می‌کند، از طرفی نیازهای دیگر خویش را بامبادله کالاهای اضافی خویش، که تولید کرده، با کالاهائی که دیگران تولید کرده‌اند مرتفع می‌سازد. از این رهگذر، مبادله در حیات اقتصادی، بعلت اینکه وسیله‌ای برای بر آوردن نیازهای تولید کنندگان است، رواج پیدا می‌کند. بدین وسیله مبادله دیگر این اجبار را از بین میبرد که می‌باید هر تولید کننده‌ای همه نیازهای خویش را مستقیماً با تولیدی که میکند مرتفع سازد.

بدینسان مبادله برای گشایش و رفاه زندگی - و پاسخگویی به گسترش نیازها و بر آوردن تولید بسوی تخصص و تکامل بوجود می‌آید.

بر اساس همین مسئله است که می‌بینیم: مبادله در حیات اقتصادی، در حقیقت نقش واسطه بین تولید و مصرف را ایفا می‌کند، یا به بیانی دیگر: بین تولید کنندگان و مصرف کنندگان. زیرا تولید کننده همیشه با مصرف کننده‌ای برخورد می‌کند که به تولید وی نیازمند است، و از طرفی این مصرف کننده نیز کالائی از نوع دیگر تولید می‌کند و طبیعتاً برای مبادله آن، مصرف کننده‌ای پیدا می‌شود که آن را از وی بخرد.

ولی ظلم انسان - طبق گفته قرآن کریم - که توده‌ها را از برکات زندگانی و خیرات آن محروم ساخته، و در زمینه توزیع ثروت به نفع این یا آن دخالت کرده است... در مبادله نیز سرایت کرده، تا آنجا که مبادله را دگرگون کرده و تغییر شکل داده است و آن را وسیله بهره‌کشی و پیچیدگی کرده است. با این ترتیب پر واضح است که مبادله، دیگر يك وسیله‌ای نیست که نیازهای توده‌ها را بر آورده سازد و باعث گشایش در زندگی یا رفاهیت آن گردد. لذا مبادله بجای آنکه واسطه بین تولید و مصرف باشد واسطه بین تولید و اندوختن شده است.. از این رهگذر وضع ظالمانه مبادله موجب فجایع و انواع بهره‌کشی‌ها گردید، بسان همان فجایع و بهره‌کشی‌هایی که اوضاع ظالمانه توزیع در جوامع برده‌داری و فئودالی، یا در جوامع سرمایه‌داری و کمونیستی پدید آورد.

برای آنکه نظر اسلام را نسبت به مبادله توضیح دهیم لازم است از عقیده اسلام، در باره علت اساسی‌ئی که باعث گردید مبادله وسیله ظالمانه بهره‌کشی شود، اطلاع یابیم، همچنین لازم است بدانیم پس از آنکه مبادله وسیله ظالمانه بهره‌کشی شد، چه نتایجی از آن ناشی گردید، سپس لازم است راه‌حلهائی که اسلام برای این معضل عرضه داشته بررسی کنیم، همچنین لازم است بررسی کنیم که چگونه اسلام شکل عادلانه‌ای به مبادله داد و قوانین آن را وضع کرد، آنهم بدانسان که آن قوانین با مقاصد هدایت‌کننده مبادله در زندگی، هماهنگ گردید؟؟

* * *

پیش از هرچیز لازم است که بدانیم مبادله بر دو قسم است:

- ۱- مبادله بر اساس تهاتر (پایاپای) .
- ۲- مبادله بر اساس پول (نقدی) .

مبادله بر اساس تهاتر، معاوضه يك کالا با کالای دیگری است. اینگونه مبادله، از نظر تاریخی، قدیمی‌ترین نوع مبادله بشمار میرود. و آن بدین ترتیب بود که هر تولیدکننده‌ای - در جوامعی که دريك رشته تخصص، و تقسیم کار پیدا میکردند - به کالائی دست می‌یافت که آنرا تولید نمیکرد. مانند: اضافه کالائی که اختصاص به تولید آن داشت، زیرا هر فردی که مثلا صد کیلوگندم تولید میکرد، نصف آنرا برای برآوردن نیازهای خویش نگه میداشت و پنجاه کیلوی دیگر را بامقدار معینی از پنبه که تولید آن بوسیله دیگری انجام میگرفت، معاوضه میکرد.

ولی اینگونه مبادله (تهاتر)، نمی‌توانست در حیات اقتصادی، گردش را بصورت ساده‌ای در بیاورد و همه نیازها را مرتفع سازد، بلکه با گذشت زمان هرچه تخصص افزایش می‌یافت و نیازها متنوع میگردد، «گردش» نیز مشکل‌تر و پیچیده‌تر می‌شد، زیرا «تهاتر» تولیدکننده گندم را مجبور میسازد که احتیاج به پنبه خویش را از شخصی تأمین کند که به گندم نیاز داشته باشد، طبیعی است که اگر مالک پنبه به میوه احتیاج داشته باشد نه به گندم، و مالک گندم هم میوه نداشته

باشد ... برای مالک گندم مشکل بود که به پنبه‌ای که نیاز دارد دسترسی پیدا کند. از این رهگذر، مشکلات بسیاری در اثر کمیابی توافق بین نیاز مشتری، و نیاز فروشنده بوجود می‌آید.

اضافه بر آن توافق بین اشیائی که برای مبادله آماده بودند مشکل بود. برای مثال، فردی که مالک یک اسب بود نمیتوانست بوسیله آن مرغی بدست بیاورد، زیرا ارزش یک مرغ کمتر از ارزش یک اسب است، و طبیعتاً مالک اسب حاضر نبود که خویش را در مقابل یک مرغ بدهد، از طرفی اسب هم قابل قسمت نبود که در برابر جزئی از آن مرغی را دریافت بدارد.

همچنین کارهایی که بوسیله مبادله انجام میگرفت با معضل دیگر روبرو میشدو آن: دشواری تعیین ارزش اشیائی بود که برای مبادله آماده بودند، زیرا لازم بود که برای معیار ارزش یک شئی با اشیاء دیگر مقارنه شود، تا از این رهگذر ارزش آن نسبت بهمة آنها معلوم شود.

به‌عللی که ذکر شد، جوامعی که اقتصادشان بر اساس مبادله بود، در نهایت تعدیلی بوجود آوردند که همه آن مشکلات را برطرف ساخت، و از آن پس بجای آنکه خود کالا وسیله مبادله باشد، پول نقش آنرا در دست گرفت، و بدین ترتیب اندیشه استعمال پول در مبادله بوجود آمد. بدینسان شکل دوم مبادله پدید آمد، یعنی مبادله‌ای که بر اساس پول بود.

با پدید آمدن این شکل جدید، پول جای کالائی را گرفت که مشتری ملزم بود آنرا در معامله نهاتری به فروشنده بدهد. برای مثال: (در مثال فوق) بجای آنکه صاحب گندم مجبور باشد که بهمان اندازه که پنبه لازم دارد میوه بصاحب پنبه بدهد .. میتواند گندم خویش را بمقدار ارزشی که دارد بفروش برساند و پول دریافت بدارد، سپس با پول، پنبه‌ای را که میخواهد بخرد، و صاحب پنبه هم میتواند از پول فروش پنبه، میوه‌ای را که احتیاج دارد خریداری کند.

* * *

جانشین شدن پول، در گردش معاملات، بجای کالا، همه معضلاتی را که از

نوع معاملات تهاتری پدید می‌آید محل کرد و مشکلات را مرتفع ساخت .
از این پس دیگر مسئله توافق بین نیاز مشتری و احتیاج فروشنده مطرح
نبود ، زیرا مشتری ملزم نبود که به فروشنده کالائی را عرضه کند که نیازمند
آنست ، بلکه کافی بود که پولی بپردازد که بتواند آن کالا را از تولید کنندگانش
خریداری کند .

همچنین دشواری توافق بین ارزش اشیاء از بین رفت ، چون ارزش هر کالائی با
پول ارزیابی و تعیین گردید و پول هم قابل قسمت است .
همچنین مسئله تعیین و سنجش ارزش اشیاء ساده گردید ، زیرا همه آنها نسبت
بیک کالا ارزیابی میشوند ، و آن پول است ، که بعنوان معیار کلی « ارزش » شناخته
شده است .

خلاصه آنکه همه این تسهیلات ، در صحنه گردش ، در نتیجه جانشینی پول
بجای کالا بود ، البته لازم است در نظر داشته باشیم که این جریان جنبه مثبت جایگزینی
پول بجای کالا بود ، جنبه ای که روشن میکند که : چگونه این جانشینی وظیفه اجتماعی
خود را ، که بخاطر آن آفریده شده ، و آن عبارت از ساده کردن عملیات گردش است ،
انجام میدهد .

ولی با گذشت زمان این جانشینی بدین جا خاتمه نیافت ، بلکه کم کم در حیات
اقتصادی نقش خطیری را آغاز کرد ، تا آنکه مشکلات و گرفتاریهای از آن پدید آمد
که از مشکلات و گرفتاریهای ناشی از معاملات تهاتری کمتر نبود ، تنها فرق این بود
که مشکلات ناشی از معاملات تهاتری طبیعی بود ، در صورتیکه مشکلات جدید ، که از
جانشینی پول عاید گردید و انواع ظلم و بهره کشی را ، که از همین جانشینی در زمینه های
گردش پدید آمده بود ، از نوع مشکلات انسانی بود .

برای اطلاع بیشتر لازم است تحولاتی را که از عملیات مبادله ، در نتیجه تغییر
شکل آن ، پدید آمده ، و بجای آنکه مستقیماً بر اساس تهاتر باشد ، بر اساس گردش
پول بنیان شده ، و شکل جدیدی بخود گرفته ، ملاحظه کنیم .

در مبادله بر اساس «تهاتر» حدفاصل بین فروشنده و خریدار وجود نداشت ،

و در يك زمان هر يك از طرفين معامله، هم فروشنده بود و هم خريدار، زيرا هر يك بطرف معامله خويش كالائی ميبداد و در مقابل، كالائی كه معادل آن بود ميگرفت. بهمين علت «تهاتر» (پايپاي) مستقيماً احتياج طرفين معامله را مرتفع ميساخت. و كالاهای مورد معامله نيز از جريان گردش خارج ميشد، چون هر يك از طرفين به آنچه براي مصرف و ياتوليد خويش نياز داشت (مانند گندم و گاو آهن) بدست ميآورد. با اين ترتيب نتيجه ميگيريم كه: هر فردي در عصر «تهاتر» نميتوانست در يك زمان بدون آنكه خريدار باشد بصورت فروشنده تجلی كند، زيرا هرگز بدون خريدار نميفروخت. فروشنده با دستي كالای خويش را بعنوان فروشنده بخريدار ميبداد، تا با دست ديگر كالای جديدي را، بعنوان خريدار، دريافت بدارد. بدينسان ملاحظه ميكنيد كه فروش و خريدار شدن و جريان واحدي تركيب يافته بودند.

اما در مبادلاتي كه بر اساس نقد (پول) ميباشد، موضوع اختلاف بسياري پيدا ميكند، زيرا پول يا نقد، حدفاصلي بين فروشنده و خريدار قرار ميبهد، بدينسان كه فروشنده صاحب كالاست، و خريدار كسي است كه در مقابل آن كالای پول ميپردازد. و فروشنده اي كه گندم را مي فروشد تا پنبه بدست بياورد، در سابق چنين بود كه ميتوانست، بر اساس تهاتر، در مبادله واحدي گندم را بفروشد و ما بحتاج خويش را از پنبه برآورده سازد. . . . اکنون مجبور است براي آنكه نياز خويش را مرتفع سازد دو مبادله انجام دهد، در يك مبادله، نقش فروشنده را ايفاميكند و گندم خويش را در برابر مقدار معيني پول مي فروشد، در مبادله ديگر نقش خريدار را ايفاميكند و با همان پولی كه از فروش گندم بدست آورده، پنبه خريداري ميكند. چنين جرياني همان جدائي فروش از خريدار ميباشد. در حاليكه در «تهاتر» خريد و فروش با هم آميخته شده بودند.

جدائي فروش از خريد، در عمليات مبادله اي كه بر اساس «نقد» ميباشد، زمينه را فراهم كرد تا خريد بعد از فروش قرار بگيرد. با اين ترتيب ديگر فروشنده مجبور نيست براي آنكه گندم خويش را بفروشد از ديگري پنبه اي را كه توليد ميكند خريداري كند، بلكه ميتواند در مقابل پول، گندم خويش را بفروشد و اين

پول را برای خود نگه دارد و خرید پنبه را برای وقت دیگری بتأخیر بیندازد. این فرصت جدیدی که فروشندگان بدست آوردند (فرصت تأخیر فروش از خرید) صورت عمومی فروش و مبادلات را تغییر داد. زیرا، در حالیکه در عصر «تهاتر» مقصود فروش، همیشه خریدن کالائی از کالاهای مورد نیاز فروشنده بود، در عصر نقد (پول) فروش هدف جدیدی پیدا کرد. با این ترتیب فروشنده در مبادله، کالای خویش را بفروش میرساند، نه بخاطر آنکه کالای دیگری خریداری کند، بلکه باین علت بفروش میرساند که پول بیشتری بدست آورد. زیرا پول، بطور عموم، با همه کالاهای قابل معاوضه می باشد، و بوسیله همین پول است که فروشنده می تواند در هر زمانی هر کالائی را که بخواهد خریداری کند...

بدینسان فروش برای خرید، به فروش برای انباشتن پول تحول یافت، سپس از این تحول جدید، پدیده جمع آوری ثروت ورا کد و سترون گذاشتن آن بصورت پول پدید آمد. این پدیده از اینجهت بود که پول (منظور خاص مابولهای معدنی و کاغذی است) بر کالاهای دیگر امتیاز دارد، چون انباشتن ونگه داشتن هر کالای دیگری مفید نمی باشد، زیرا بیشتر کالاهای بر اثر گذشت زمان از قیمتشان کاسته می شود، و مسلماً برای حفظ و نونگه داشتن آن به هزینه های متعددی نیاز دارد. از جهت دیگر: چه بسا دیگر برای مالک کالای اندوخته شده، این امکان وجود نداشته باشد، که در هنگام نیاز به کالاهای دیگر، آنها را بدست آورد، بنابراین در اندوختن آن کالا، این ضمانت وجود ندارد که در هر زمانی بوسیله آن، نیازهای مختلف خویش را مرتفع سازد.

ولی عکس همه این جریانها پول است، زیرا پول برای بقاء و اندوختن بسیار، مناسب است. همچنین اندوختن آن به هزینه ای نیاز ندارد، و چون پول، با همه کالاهای قابل معاوضه است، برای دارنده آن این امکان را بوجود می آورد که در هر زمان، هر کالائی را که بخواهد خریداری کند.

بدینسان انگیزه های اندوختن پول، در جوامعی که مبادله بر اساس پول (مخصوصاً بر اساس طلا و نقره) در آن جریان یافت افزایش پیدا کرد.

بهمین علت مبادله از وظیفهٔ مصلحت‌آمیزی که در حیات اقتصادی داشت منحرف گشت، باین معنی که پول نخست واسطهٔ بین تولید و مصرف بود، ولی، بعد واسطهٔ بین تولید و اندوختن گردید. بنابراین فروشنده، تولید می‌کند و می‌فروشد و تولید خویش را با پول مبادله می‌کند تا این پول را بپندوزد و آنرا ضمیمهٔ ثروت انباشته شدهٔ خویش کند، از طرفی خریدار به فروشنده پول می‌پردازد، تا کالائی را که می‌فروشد بدست بیاورد، ولی پس از آن، این خریدار نمی‌تواند محصول خویش را بفروشد، چون فروشنده پول را اندوخته و آن را از گردش بازداشته است.

دست‌آورد این جریان، آشفتگی بسیاری بود که در توازن بین کمیت عرضه و تقاضا پدید آمد. در عصر «تهاتر» کمیت عرضه و تقاضا تقریباً به حالت تساوی تمایل داشت، چون هر تولیدکننده‌ای برای بر آوردن نیازهای خویش، و برای آنکه اضافه حاصل تولیدش را با کالاهای دیگر مبادله کند، تولید می‌کرد، بدینسان که، نوع کالائی را که وی تولید می‌کرد بیش از نیازش بود، لذا اضافهٔ آن را با کالاهائی مبادله می‌کرد که معمولاً آن را تولید نمی‌کرد و در زندگی خود بآن نیازمند بود. بنابراین «حاصل» همیشه در سطح احتیاجش بود، یعنی کمیت عرضه، همیشه تقاضای مساوی خود را می‌یافت، از این رهگذر، ارزشهای بازار در سطح درجهٔ طبیعی خود قرار می‌گرفت، و بازگوکنندهٔ ارزشهای حقیقی کالاها و اهمیت واقعی آنها در زندگی مصرف‌کنندگان بود.

پس از آنکه عصر پول آغاز گردید و پول بر بازار گانی مسلط شد، و تولید و فروش راه جدیدی را در پیش گرفت، تا آنجا که مقصود از تولید و فروش، اندوختن پول و توسعهٔ ثروت گردید، نه بر آوردن احتیاج... طبیعتاً توازن عرضه و تقاضا مختل گردید، و انگیزه‌های احتکار در افزایش و تعمیق تضاد بین عرضه و تقاضا نقش خطیر خود را ایفا کرد، تا آنجا که گاه امکان داشت خود «محتکر» تقاضای کاذبی را بوجود آورد، بدینسان که همهٔ کالاهای موجود مورد نظر خویش را از بازار می‌خرید، البته نه برای آنکه به آنها احتیاج داشت، بلکه این عمل را باین جهت انجام میداد که ارزش آنها را بالا ببرد، همچنین گاه برای آنکه تولیدکنندگان و فروشندگان دیگر

را مجبور سازد که از صحنه رقابت عقب نشینی، و اعلان افلاس و ورشکستگی کند، کالاها را با ارزشی کمتر از هزینه تمام شده به بازار عرضه می‌کند. طبیعی است که با این ترتیب ارزشها يك وضع غیر طبیعی پیدا می‌کنند و بازار تحت سیطره احتکار قرار می‌گیرد، و هر آن هزاران فروشنده و تولید کننده در مقابل محتکرین بزرگ، که بر بازار تسلط یافته‌اند، سقوط می‌کنند. سپس پس از آن چه پیش می‌آید؟! پرواضح است که اقویاء در صحنه اقتصاد، از فرصتی که پول برایشان بوجود آورده، استفاده کرده، با تمام نیرو بسوی اندوختن، بسوی فروش بخاطر انباشتن ثروت، می‌تازد. از این رهگذر، سرمایه‌داران بزرگ باین علت تولید می‌کنند و می‌فروشند که پول در گردش، جامعه را به گنجهای خویش سرازیر سازند. با این ترتیب آنها پول در گردش را بتدریج می‌مکنند و مبادله را از وظیفه خویش، که واسطه بین تولید و مصرف است، باز می‌دارند و توده‌ها را به مغاک فقر و محرومیت می‌افکنند. در نتیجه مصرف متوقف می‌شود، زیرا سطح اقتصادی توده‌های مردم پائین می‌آید و طبیعتاً از خرید عاجز می‌شوند. همچنین، تولید از حرکت باز میماند، چون از بین رفتن قدرت خرید مصرف کنندگان، با کاهش آن، تولید را عاری از سود می‌کند، در نتیجه رکود و کساد، همه جوانب حیات اقتصادی را فرا می‌گیرد.

* * *

مشکلاتی که از پول ناشی می‌شود بدینجا خاتمه نمی‌یابد، بلکه پول معضلی را بوجود می‌آورد که احیاناً خطرتر از مشکلاتی است که در پیش بیان کردیم. زیرا پول باین اکتفا نمی‌کند که فقط وسیله‌ای برای اندوختن باشد، بلکه وسیله‌ای است برای افزایش ثروت، از طریق سودی که وام دهندگان از وام گیرندگان می‌گیرند، یا از طریق سودی که صاحبان پول، بعلت سپردن پول خویش به بانک، از بانک دریافت می‌دارند. بدینسان اندوختن پول در جامعه سرمایه‌داری بجای تولید سبب تمرکز ثروت گردید و از این رهگذر سرمایه‌های بسیاری از صحنه تولید خارج شده، در بانکها انباشته گردید، و تا آنگاه که بازرگان اطمینان نکند که تولید و با تجارت معمولاً در آمدی بیش از سودی که از وام دادن یا ودیعه گذاشتن بدست می‌آورد، عایدش می‌سازد،

بهیچگونه تولید و تجارتي دست نمیزند.

بدینسان، از آن هنگام که عصر سرمایه‌داری آغاز شد، پولها برای رباخواری به بانکها سر از بر گردید، زیرا بانکداران پولهای اندوخته شده افراد مختلف را، از راه فریب آنان به سودسالیانه، که مشتریان بانک بعلت بحساب گذاشتن پول خویش می‌گرفتند، جذب می‌کردند، و بجای آنکه این ثروتها در راه تولید صحیح در جریان بیفتند، در صندوق بانکها انباشته میشد. بر اساس همین انباشته شدن ثروتها بود که بانکهای بزرگ و مراکز مالی شگفت‌انگیزی بوجود آمدند، بدانسان که بر مقدرات مالی و ثروت کشور چیره گردیدند و از این رهگذر همه جلوه‌های توازن حیات اقتصادی را بر هم زدند و به مغالک فراموشی سپردند.

* * *

این يك نمايش کوتاهی بود از مشکلات گردش یا مبادله، که با کمال وضوح روشن می‌سازد که همه این مشکلات از پول و سوء استفاده‌ای که از آن در زمینه گردش میشود سرچشمه گرفته است، زیرا پول وسیله‌ای برای اندوختن و در نتیجه وسیله‌ای برای افزایش و تراکم ثروت گردید.

این جریان موضوع حدیثی را که از - معلم بزرگ ما - محمد بن عبدالله (ص) نقل شده روشن می‌سازد، رسول اکرم گفته است:

«زر و سیم شما را در سر آشيب سقوط قرار میدهد، همانطور که مردمی را که پیش از شما بودند به مغالک نیستی افکند». (۱)

اسلام همه این مشکلاتی که از پول سرچشمه می‌گرفت مرتفع کرد و توانست يك وضع طبیعی به گردش بدهد و مبادله را همانطور که لازم بود، واسطه بین تولید و مصرف گرداند.

نقاط اصلی موقعیت اسلامی، در مورد مشکلات گردش، بقرار زیر خلاصه می‌شود:

۱- الدنانیر الصفر والدرهم الیض مهلكکم كما اهلکنا من کان قبلکم.

۱- اسلام اندوختن پول را غیرمجاز شمرده است، بدینسان که مالیات زکات را بر پول «راکد»، بطوری که هر سال تکرار میشود، وضع کرده است، با این ترتیب در صورتیکه اندوخته پول برای چند سالی بطول انجامد، این مالیات - تقریباً - همه پول اندوخته شده را به خزانه بیت‌المال سرازیر میکند.

بهمین علت است که قرآن اندوختن طلا و نقره را جنایتی میداند که سزای آن با آتش داده میشود. زیرا اندوختن زر و سیم طبیعتاً بمعنای تخلف از پرداختن مالیاتی است که شرعاً واجب شده است، زیرا اگر این مالیات پرداخت شود فرصت انباشتن و اندوختن از بین میرود. بنابراین مبالغه نیست اگر قرآن افرادی را که زر و سیم میاندوزند تهدید کند و به آنان هشدار دهد که با آتش به کیفرشان میرساند: «... آنان که زر و سیم میاندوزند و در راه خدا انفاق نمیکند، به عذاب دردناکی بشارتشان ده روزی که در آتش دوزخ گذاخته شوند و پیشانی و پشت و پهلویشان را با آتش داغ کنند، این دست‌آورد اندوختن زر و سیم است، پس، از آنچه اندوخته‌اید ببخشید»^(۱)، و از این رهگذر اسلام بقاء ثروت را در زمینه‌های تولید و مصرف ضمانت کرده و مانع گردیده است که بصورت راکد و انباشته شده دربیاید.

۲- اسلام بطور قاطع و بدون هیچگونه گذشتی ربا را تحریم کرده است. و بدین وسیله سودخواری (ربا) و نتایج شوم و خطر آن را که در زمینه توزیع میباشد و در توازن عام اقتصادی آشفتنگی و اخلال پدید می‌آورد، از بین برده است، همچنین اسلام این نقش را از پول گرفته است که خود بخود وسیله‌ای برای افزایش ثروت باشد. از طرفی اسلام نقش طبیعی پول را، که همان وکالت عام از کالاها و افزار معیار ارزشها و تسهیل گردش کالاها باشد، بازگردانده است.

چه بسا بسیار از کسانی که در جامعه سرمایه‌داری زندگی میکنند و با انواع و اشکال آن خوی و الفت گرفته‌اند گمان کنند که: از بین بردن ربا، یعنی انهدام بانکها و تعطیل دستگاههای حیات اقتصادی و قطع اعصاب و شرابین آن است، که بوسیله همان بانکها تغذیه میشوند. ولی پیدایش گمان اینگونه افراد، رهاورد جهل آنان

نسبت به نقشی است که بانکها در حیات اقتصادی ایفا میکنند، همچنین بخاطر جهلی است که اینان به واقع اسلوب اسلامی، نسبت به تنظیم اقتصادی دارند، اسلوبی که سایر مشکلات را، که ناشی از انمحاء ربا میباشد مرتفع می‌سازد، و این موضوعی است که در تحقیق آینده به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۳- اسلام این صلاحیت را به رئیس دولت اسلامی داده که کنترل همه جانبه‌ای بر جریان گردش و نظارت بر بازارها را داشته باشد، و از این رهگذر زمینه تسلط نامشروع فردی را بر بازار از بین برده است. تصرف دولت در این زمینه بدانسان است که بهیچ وجه منجر به ضرر و تزلزل حیات اقتصادی نمیشود.

در آینده این مسائل را توضیح خواهیم داد، و بصورت وسیعی در تحقیقات بعدی کتاب - جلد دوم - ، که در آن اقتصاد اسلامی به تفصیل عرضه شده است، بررسی خواهیم کرد.

پایان جلد اول

www.KetabFarsi.com

بها ۲۵۰ ریال



یا صر خسرو - یا سا ز محیدی

تلفن ۵۳۹۶۹۸